



## «خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم»

نویسنده فرانسس فوربزلیث

(۱۰)

### فصل ششم

آشفتنگی در میان سرکردگان ده، بعلت ورود من - کوشش آنها برای رشوه  
پردازی به من - ردالت شجاع سلطان وسید محمد - ستمگری نسبت به  
رعایا و نادریستی و تقلب بامالك - نقشه من برای عزل شجاع سلطان و  
اخراج او

در هفته‌های اول آغاز بکار، من، بدون مداخله در امور، تمام وقت را به مشاهده و  
بررسی مسائل گوناگون و اوضاع جاری روستا گذراندم و بزودی متوجه شدم که قسمت اعظم  
درآمد املاك بجای آنکه نصیب سردار اکرم شود به جیب دیگران سرازیر میشود و هر کس  
به هر عنوانی در این تشکیلات کار میکرد، از نوک سطح پائین گرفته، تا نایب ثروت مند،  
به نحوی از این درآمد برای خود سهمی بر میداشت. موقعیکه خبر ورود من پراکنده شد و  
معلوم گردید بعنوان يك مباشر ثابت و همیشگی در محل مستقر خواهم بود، نایب‌ها و  
ضابطه‌ها، از گوشه و کنار املاك سردار، به دیدن من آمدند و مرا ورنه انداز کردند. با اینکه  
آنان بالبان متبسم و بالحن تملق آمیز و سخنان چرب و نرم از من استقبال میکردند ولی من

\* آقای دکتر حسین ابوالربیان از ترجمانان و پژوهندگان معاصر.

بخوبی از خلال گفتگوهایشان کینه‌توزی و سیاه‌دلیشان را تشخیص میدادم و کاملاً متوجه بودم که حضور من موجب نگرانی و خشم فراوان شده است. زیرا اطمینان داشتند که من در آینده رهبری رشوه‌خواری و فساد را بعهدہ خواهم گرفت و درست «با امر کمال سردار» سهمی بیشتر از سوءاستفاده‌ها و رشوه‌ها را بخود اختصاص خواهم داد، و در نتیجه با استمرار این شریک تازه وارد، از مقدار دزدیهای آنان کاسته خواهد شد.

در روزهای اول کار، نایب یکی از روستاهای نزدیک، برای آشنائی، به ملاقات من آمد و در ضمن مرا مطلع کرد که قصداً از آمدن به «لت‌گاه» اجاره‌یک زمین درختکاری شده میباید مامدتی باهم گفتگو کردیم و در اثنای آن چند فنجان چای شیرین (که یک نوشیدنی ملی شمرده میشود) صرف شد قرار گذاشتیم روز بعد درباره اصل مطلب بیشتر مذاکره کنیم. چند دقیقه پس از خروج او، من متوجه یک کیسه پول شدم که روی میز کارم قرار داشت. و معلوم شد مبلغی در حدود ۴۰ تا ۵۰ لیره طلای ترک در آن است. بلافاصله به تهرجان دستور دادم بدنبال او برود و کیسه پولش را به او برساند، ولی تهرجان تعلل کرد و در لفافه بمن گفت این پول را نایب مزبور بعنوان پیشکشی برای من آورده است تا برای انجام درختکاری جانب او را رعایت کنم. البته لازم به گفتن نیست که من این پول را فوراً برگرداندم، ولی مواجهه با این اقدام باعث شد که بدانم این، یک مورد استثنائی نیست و چون اطمینان داشتیم در آینده هم با امثال آن روبرو خواهیم شد، لذا تصمیم گرفتیم با این کار بشدت مبارزه برخیزیم. برگرداندن پول پیشکشی آن نایب بوسیله من در کبوترخانه مثل یک بمب ترکید و در میان نایب‌ها و دیگر سرکردگان روستا وحشت و هراسی عجیب ایجاد کرد و گمان میکنم عده‌ای از آنان از ترس وقایع آینده بکابوسی دوچار شدند و نتوانستند شبها از شدت ناراحتی سربه بالین بگذارند.

عکس‌العمل این افراد برای دور کردن شخصی مثل من که به شرکت در دسائس آنها حاضر نبود و مسلماً در آینده برایشان گرفتاریهایی ایجاد میکرد، بصورت یک رشته عملیات مستمر برضد من شکل گرفت و نتیجه آن شد که در تمام مدت خدمت مجبور بودم دائماً با گروه‌های مختلفی از اینگونه عناصر ناباب مبارزه کنم. البته من آنقدر هم نادان و بی‌اطلاع نبودم که تصور کنم میتوان به تمام مفاسد و حقه‌بازی‌های گوناگون آنان بسرعت غلبه کرد و اینگونه عملیات را که جزء جدائی ناپذیرشان میباشد و در آن زمان بهیچوجه از نظر عادات و رسوم ملی قابل مذمت نیست - برطرف ساخت، ولی لااقل میتوانستم با گسترش مبارزات خود از دزیهای علنی و آنچه را که بدون ترس و درملاء عام و بمقیاسی وسیع انجام میگرفت جاوبگیرم، و مقداری زیاد از نابسامانیها را که فقط نتیجه بی‌حالی و بی‌دقتی سردار اکرم در انجام وظایفش بود مرمت کنم.

من بخوبی میدانستم که خاتمه دادن به اینگونه نادرستی‌های سنتی کار چند ماه یا چندسال نیست و مدت‌زمانی دراز شاید بعمر چند نسل لازم است که تا آنها را از میان بردارد، ولی بهر حال سعی میکردم تا حد امکان منافع سردار را حفظ کنم و باتمام قلب برای بهبود شرایط و افزایش درآمد روستا بکوشم، حتی اگر فعالیت‌های من در این راه به نتایجی مختصر منجر شود. علی‌الخصوص که در راه این مبارزه بکلی تنها بودم و باید با دست خالی و یک تنه در کارزار با جماعتی کثیر دست و پنجه نرم کنم.

اطلاعات قبلی من حاکی از این بود که سلاح دلخواه اینگونه افراد در ایران معمولاً دسیسه‌گری و پراکندن شایعات مختلف است و باید اذعان کرد که سرکردگان روستاهای تحت نظر من واقعاً از این حیث در دنیا بی‌رقیب بودند. چون آنان بندرت آشکارا و بصدرت مستقیم به مبارزه برمی‌خاستند و غالباً کوچکترین نشانه‌ای که از سوء قصد و کینه‌جویی آنان نسبت به بدترین دشمنشان حکایت کند از خود بروز نمیدادند. روش آنان برای نابودی طرف بصورت مخلوطی از حیل‌های روباه و افعی انجام میشود و چنان مودیان با انجام آن مبادرت می‌ورزند که تقریباً کشف نقشه، و جبهه‌گیری بر ضد فعالیت‌های این مردم که در خفا کاری و مودبگری استاد و نابغه‌اند، بکلی غیر ممکن است.

در روستای محل استقرار من، نایبی بنام شجاع سلطان بود که بخاطر انجام وظیفه در مرکز فرماندهی سردار، نفوذ و قدرتش بر دیگر نایب‌ها می‌چربید و الحق باید او را سرمدسته‌دزدان نامید. او هیکل درشت و قریب به داشت، آوازش گوش خراش بود و موهای سر و سبالت را به پیروی از سنت دین به رنگ قرمز روشن در می‌آورد. در همین روستا، محصل مالیاتی و منشی مخصوص سردار هم شخص شروری بود بنام سید محمد که عنوان «سید» نشاندهنده نسبت او با اولاد مستقیم پیغمبر میباشد. سید محمد و شجاع سلطان بقدری در کارها دست به هم می‌انداختند و طوری در حقه‌بازی و حیل‌گری چیره‌دستی و زرنگی بخرج میدادند که شاید در تمام طول عمر، کسی نتواند به امثال آنان برخورد کند. در همان اوایل شروع به کار، روزی شجاع سلطان را با اتومبیل خود به همدان بردم و او که در عمرش وسیله نقلیه‌ای سریعتر از درشکه چهاراسبه ندیده بود، از این نوع مسافرت خیلی خوشحال شد و در ضمن، همسر من - که شاید اولین زن بی‌چادری بود که با او مواجه میشد - خیلی توجهش را جلب کرد و از من پرسید چند وقت است ازدواج کرده‌ام و چند زن دیگر در انگلستان دارم؟! وقتی که برایش توضیح دادم هشت سال پیش ازدواج کرده‌ام و رسوم ما اجازه داشتن بیش از یک زن را نمیدهد، او تعجب کرد و پرسید پس این ازدواج چند سال ادامه پیدا خواهد کرد؟ موقه‌عکيه باو گفتم معمولاً زناشوئی ما برای همیشه است و ماعادت به تعویض زن نداریم گفت: اینکار «خیلی بد» است. در ضمن اضافه کرد؛ هر چند دوزن اولش را از دوره

جوانی تاکنون نگهداشته است ، ولی اگر بتواند بدش نماید گاهگاه زن جوان و تازه‌ای هم بگیرد زیرا اینکار برای جوان نگهداشتن مرد خیلی مفید است - او در این مورد خیلی بجد اظهار نظر می‌کرد و ابائی نداشت که در حضور همسر من چنین پیشنهادی را بقبولاند. این مردیست که هفت سال پیش سمت «جلودار» پدر سردار اکرم را داشت ، بعلت هوش و قوه ابتکار خود توانست به سرعت ترقی کند و به مضب نایب کل تمام املاک سردار برسد . حقوق او برای این شغل در حدود ۵۰ تومان در ماه بود که در نوع خود بالاترین دستمزد در ایران محسوب میشد ولی او علی‌رغم این درآمد توانسته بود در مدت اشتغال باین سمت ، املاکی پر ارزش و ثروتی زیاد تهیه کند که شامل دو روستای مرغوب و یک کارونسرای بزرگ و گله‌هائی فراوان از گاو و گوسفند بود. او صرف‌نظر از شرارت و پستی ، یک پیره‌رد خوش‌مشراب بحساب می‌آمد که علاقه‌ای فراوان به نوشیدن نوشابه‌های الکلی داشت و با وجودیکه مصرف الکل در «قرآن» منع شده است ولی او در مقابل «ویسکی» اراداش را از دست میداد و آنچنان ظرفیتی برای این باده داشت که واقعاً دست باده‌نوشان سرفه‌ای را از پشت می‌بست . عجیب این بود که هر شب بطور تصادف و درست بموتعی به ملاقات من می‌آمد که طبق رسم همیشگی بساط باده‌نوشی پهن بود و او خود را در بر نامه ما شرکت میداد . ولی به مجردیکه چند ساغر باده از گلویش پائین میرفت پرسرفی او شروع میشد و طی آن اعترافهائی هم میکرد . یکشب که او بیشتر از حد معمول ویسکی سرورده و بدلاف زدن مشغول بود ، صریحاً اقرار کرد چندی قبل در مدت یک‌ماه که در پایتخت بسر برده بیش از هشت هزار تومان خرج عیاشی کرده است. البته من بخوبی متوجه بودم پولهاییکه او صرف چنین ولخرجیهائی میکنند تماماً از جیب سردار است و علاوه بر این اطمینان داشتم که این گونه پولها را بعداً بامکیدن خون‌رعیت‌های بدبخت بآسانی جبران خواهد کرد . بنابراین ، من از اطلاعاتی که او باین ترتیب در اختیارم میگذاشت ، استفاده کردم و برای مسدود کردن مجاری سوءاستفاده او عملیاتی را آغاز نمودم ، با این امید که اعمال شایسته‌اش رانسبت به رعایا ، بصورت مدارکی جهت طرد او ، به نظر سردار اکرم برسانم ... ادامه دارد

---

۱ - منظور، حناستن است که از امور بسیار عادی آن روزگار بود - م.